

حاجی بکتاش ولی

از ترکان خراسان

مئهران باهارلی

از وئبلاگ افشار

[/http://xorasan.blogspot.com](http://xorasan.blogspot.com)



این نوشته شامل چهار بخش است:

۱-مقدمه

۲- شعری از "شاه اسماعیل ختایی" در وصف حاجی بکتاش ولی

۳- حاجی بکتاش ولی خراسانی: آبدالار، خوراسان اره‌نلری و خویولار

۴- سنت شخصیت دزدی فارسی

سؤزوموز

۱-مقدمه

یونسکو، بدنبال اعلام سال ۲۰۰۷ به نام سال عارف نامی مولانا جلال الدین رومی (اصلا از ترکان خراسان-افغانستان)، سال ۲۰۰۸ را به نام محمود کاشغری زبانشناس مشهور ترک (اصلا از تورکان اویغورستان-چین) نام‌گذاری کرده و درصدد است سال ۲۰۰۹ را نیز به نام دو شخصیت ترک دیگر یعنی حاج بکتاش ولی (اصلا از ترکان خراسان-ایران) و کاتب چلبی (از ترکان آسیای صغیر-ترکیه) ثبت کند. قابل توجه است که گنجاندن نام حاجی بکتاش ولی در این لیست، بالذات از طرف یونسکو پیشنهاد شده است. (دیگر شخصیتها از طرف وزارت فرهنگ ترکیه پیشنهاد گردیده اند). پخش شدن خبر اعلام سال ۲۰۰۹ به عنوان سال حاجی بکتاش ولی، تب فارس کردن این شخصیت ترک خراسانی در میان مقامات و نهادهای جمهوری اسلامی را بناگهان بالا برده و حتی باعث حسادت و عصبیت برخی از آنها شده است. چنانچه بنا به اخبار، جمهوری اسلامی ایران در استقامت ایجاد تفرقه میان مسلمانان و دشمنی با ملل تورک، خود را برای اعتراض رسمی به یونسکو آماده می کند.

در همین رابطه شخصی بنام حسن سیدعرب عضو هیأت علمی دانشنامه جهان اسلام در تهران، طی مصاحبه ای گفته است که حاج بکتاش ولی ایرانی است. وی ادعا نموده که در منابع متعددی به "ملیت ایرانی" حاج بکتاش ولی اشاره شده است. این در حالی است که بر خلاف ادعای این عضو هیئت علمی فارس، هرگز در هیچ منبعی کوچکترین اشاره ای به "ملیت" ایرانی حاجی بکتاش نشده و نمی توانسته هم شده باشد. زیرا اساسا ملیتی بنام ایرانی وجود خارجی ندارد. تولد حاجی بکتاش که ملیت ترک دارد، در محلی که امروز و بنا به دلائل بسیار تاریخی در داخل مرزهای ایران قرار گرفته و اکنون نیز ساکنان اصلی آن را ترکان تشکیل می دهند یعنی در خراسان شمالی، نه دلیلی بر "هویت ایرانی" وی (به آن معنی هویت ملی که قانون اساسی جمهوری اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام تعریف می کنند) و نه دلیل بر "ملیت ایرانی" او و نه ناقض هویت و ملیت ترک او است. ایران با اکثریت جمعیتی ترک، در گذشته از مراکز عمده سیاسی و فرهنگی جهان تورک بوده است. سکونت ترکان معاصر و یا جای گرفتن محل تولد شخصیهای تاریخی ترک در داخل مرزهای سیاسی ایران فعلی، نه ایجاد کننده

"هویت ایرانی"، "ملیت ایرانی" و مخصوصاً "فارس" بودن برای آنهاست و نه نافی "ملیت ترک" و "هویت ملی ترکی" آنها.

مقامات فارس جمهوری اسلامی ایران در حالی ادعای تعلق حاجی بکتاش ولی به خود را پیش می رانند که تاکنون در ایران نه تنها از طرف دولت کوچکترین ذکر و گرامیداشتی از این شخصیت ترک نشده است، بلکه نه زبان ترکی و نه هیچکدام از فرقه های گوناگون مذهب علوی مانند بکتاشیگری، که دو رکن شخصیت تاریخی حاجی بکتاش را بوجود آورده اند، به رسمیت شناخته نشده و هر دو در معرض تضییق و سرکوب دولت ایران قرار دارند. بر خلاف ترکیه که هر ساله صدها مقاله و تحقیق و نوشته در باره وی منتشر و دهها سمینار و کنگره و بزرگداشت و فستیوال در گرامیداشت او برگزار می شود و افزون بر آن اندیشه و باورهای حاجی بکتاش در قالب شاخه بکتاشی مذهب علوی به طور بسیاری زنده ای در میان ترکان و حیات سیاسی ترکیه حضور دارد. به عبارت دیگر دولت ایران در حالی ادعای تصاحب حاجی بکتاش ولی و تراشیدن هویتی جعلی برای وی را می کند که تاکنون صرفاً برای نفی شخصیت و هویت اصلی ترکی و علوی او تلاش کرده است.

۲-شعری از "شاه اسماعیل ختایی" در وصف حاجی بکتاش ولی

ایلقیت ایلقیت اسهن یئل حاجی بکتاش!! Ilqıt ilqıt əsən yel Hacı Bəktaş!!

(ای نسیم نرم نرمک وزان، ای حاجی بکتاش!!)



Gecə gündüz xəyalına yanaram گنجه گوندوز خیالینا یانارام
Bir gecə rüyama gir, Hacı Bəktaş! حاجی بکتاش!
Günahkaram, günahımdan bezaram گوناھکارام، گوناھیمدان بئزارام
Özüm dara çəkdim, sor Hacı Bəktaş! اؤزوم دارا چکدیم، سور، حاجی بکتاش!

Yandı bu qərib qul, nədir çarası؟ یاندی بو غریب قول، نهدیر چاراسی؟
Yinə təzələndi ürək yarası یینە تزهلهندی اورهک یاراسی
Onulmaz dərdlərə dərman olası اونولماز دردله درمان اولاسی
Bu sənin bədənini, sar Hacı Bəktaş! بو سنین بدنین، سار، حاجی بکتاش!

Dərdimin dərmanı, yaramın ucu دردیمین درمانی، یارامین اوجو
Dörd güruh mövcuddur güruh-i naci دؤرد گوروه موجوددور گوروه-ی ناجی
Belində kəməri, başında tacı بئلینده کمری، باشیندا تاجی
Üzündən axır nur, Hacı Bəktaş! اوزوندن آخیر نور، حاجی بکتاش!

Sadıqların sidqi, aşığın rənci صادیقلارین صدیقی، عاشیغین رنجی
Pirlərin pirisin, gənclərin gənci پیرلرین پیریسین، گنجلرین گنجی
Həm derya, həm sədəf, həm dürr, həm inci هم دریا، هم صدف، هم دورر، هم اینجی
Həm umman, həm ırmaq, göl Hacı Bəktaş! هم عوممان، هم ایرماق، گؤل، حاجی بکتاش!

Gahi bulud olub göyə ağarsın گاهی بولود اولوب گویه آغارسین
Gahi yağmur olub yerə yağarsın گاهی یاغمور اولوب ییره یاغارسین
Aymısın, günmüsün, qandan doğarsın؟ آی میسین، گون موسون، قاندان دوغارسین؟
İlqıt ilqıt əsən yel, Hacı Bəktaş! ایلقیت ایلقیت اسهن یئل، حاجی بکتاش!

Arının yapıdığı bala bənzərsin آرینین یاپدیگی بالا بنزهرسین
Şu qurbət ellərdə könlüm eylərsin شو غوربت ائلرده کؤنلوم ائیلهرسین
Bən edib də, iqrarına bağlarsın بند ائدیپ ده، ایقرارینا باغلارسین
Sayilin satdığı qul, Hacı Bəktaş! ساییلین ساتدیگی قول، حاجی بکتاش!

Dərdimənd Xətayi, eylər niyazi دردیمند ختایی، ائیلهر نییازی
Ulu pır, qatardan ayırma bizi اولو پیر، قاتاردان آیرما بیزی!
Bu məhşər günüdür, istəriz sizi بو محشر گونودور، ایسته ریز سیزی
Məhəmməd önündə car, Hacı Bəktaş! محمد اؤنوندە جار، حاجی بکتاش!

۳- حاجی بکتاش ولی خراسانی: آبدالار، خوراسان ارهنلری و خویلولار



"حاجی بکتاش ولی نیشابوری" (۱۲۷۰-۱۲۰۹) داعی باطنی، قدیس، فیلسوف، ولی و انسانگرای بزرگ، از تورکان نیشابور خراسان است. طریقت علوی (غلات شیعه) "بکتاشیه" منتسب به حاجی بکتاش بوده و در اطراف شخصیت وی شکل پیدا کرده است. "خونکار حاجی بکتاش" از نخستین مشوقان و اشاعه دهندگان زبان و ادبیات ترکی در آسیای صغیر است. به باور ترکان علوی (قزلباش و بکتاشی)، "حاجی بکتاش ولی" و "[شاه اسماعیل ختایی](#)" دو پیر-رهبر ترکی میباشند که در راه تاسیس اتحاد ترکان اوغوز غربی مجاهدت نموده اند. "حاجی بکتاش" به احتمال بسیار با "مولانا" در ارتباط بوده و هر دو به یقین از یکدیگر خبردار بوده اند. "حاجی بکتاش" با دو شخصیت تاریخساز ترک آذربایجانی دیگر در آسیای صغیر، "اخی ائورهن خویی"^۱ (متوفی به سال ۱۲۶۰) و "بابا الیاس خراسانی" (متوفی در نیمه دوم قرن سیزده میلادی) نیز ملاقات نموده است.

از جمله برخوردهای "مولانا جلال الدین رومی" با جریانات آذربایجانی، دیدار و تماس وی با "حاجی بکتاش ولی خراسانی" است. این هم از ولایت نامه که شرح حال "حاجی بکتاش" را باز میگوید و هم از مناقب العارفین که ترجمه حال "مولانا" را میدهد به سهولت بدست می آید. "مولانا" و "حاجی بکتاش" هر دو ترک خراسانی بوده ("مولانا" از بلخ، "حاجی بکتاش" از نیشابور) و هر دو طریقت مولویه و بکتاشیه که پس از وفات ایشان و بنام ایشان

^۱ - موسس جریان پیش علوی اخوت-فتوت (از غلات شیعه) در آناتولی یعنی تشکیلات "اخیان روم" (برادران-قارداشلار) اندیشمند آذربایجانی "شیخ نصیرالدین محمود خویی" است. وی که ملقب به "اخی ائورهن" است اهل شهر خوی آذربایجان میباشد که در عصر سلاجقه روم به آسیای صغیر مهاجرت نموده است. همسر وی "فاطمه باجی" نیز موسس تشکیلات "باجیان روم" (خواهران) در این دیار است. علاوه بر "شمس تبریزی" که با اخیان - اهل فتوت در پیوند بوده است، خود "مولانا" نیز در مثنوی کرارا فتیان را مخاطب قرار داده است. نام اخیان و شخص "اخی ائورهن خویی" همچنین در ماجرای شهادت "شمس الدین تبریزی" نیز به میان کشیده شده است. امروزه به پاس "اخی ائورهن خویی" و تشکیلات صنفی اخیلیک همه ساله در کشور ترکیه مراسمی بنام "اخیلیک کولتور هفته‌سی و اصناف بایرامی" در شهر قیرشهر به تاریخ ۱۳-۸ اکتبر برگزار میشود.

در آسیای صغیر پدیدار شده، در اطراف ترکیه و خراسانیت تشکیل پیدا نموده است.² نیز هر دو در اتمسفر فرهنگی همسانی تربیت شده، در تاریخ کمابیش یکسانی به آسیای صغیر- آناتولی مهاجرت نموده و هر دو انسان را به عنوان پدیده ای مقدس پذیرفته و آنرا با کلام و اشعار خویش تقدیس نموده اند. از اشعار منسوب به "حاجی بکتاش ولی خراسانی" است:³

İssilik oddadır, sacda deyildir ایسیلیک اوددادیر، ساجدا دئییلدیر
Dərvişlik xirqədə, tacda deyildir درویشلیک خیرقه‌ده، تاجدا دئییلدیر
Hər nə axtarırsan, insanda ara !! هر نه آختاریرسان، اینساندا آرا!!
Qudus'da, Məkkə'də, Hac'da deyildir !! قودوس'دا، مکه'ده، حاج'دا دئییلدیر!!

"مولانا" عالمی بزرگ، حکیمی اندیشمند، شاعری داهی و شوریده است. مردمی بودن وی ناشی از اندیشه های انسانی فرادینی وی است. در دیگر سو "حاجی بکتاش" - بنا به ترجمه ی نثری و شعری مقالات وی که اصل آن عربی است و به زمان ما نرسیده است- شیخی بالغ و جا افتاده است. سبب رغبت مردم به "حاجی بکتاش" و سپس گسترش بکتاشیه در میان خلق ترک، ناشی از سادگی آموزه های وی است. "مولانا" دارای قابلیت وفق دادن عقاید باطنی با مراسم ظاهری است. در حالیکه آنگونه که از مقالات و نیز از مناقبی که در سنت مولویه و بکتاشیه موجود است، "حاجی بکتاش" باطنی ای تمام عیار بوده است.

بانی حقیقی "طریقت بکتاشیه" امروزی، ولی -پیر ترک آذربایجانی، "آبدال موسا"⁴ اهل خوی آذربایجان است. این

² - بسیاری از بنیانهای فرهنگ ترکی-آذربایجانی بلاواسطه در ارتباط با خراسانند. تاریخ ترکی ادبی در ایران، آذربایجان و ترکیه، با اشعار شعرای خراسان آغاز میشود. نخستین محصولات ادبی ترکی آذربایجانی و ترکی ترکیه نیز توسط ترکهای خراسان که به غرب مهاجرت کرده بودند آفریده شده است. چنانکه موسس زبان شعری ترکی آذربایجانی، صوفی حروفی "حسن اوغلو اسفراینی" (قرن 14) و موسس زبان شعری ترکی آناتولی "خواجه دخانی" هر دو از ترکان خراسان بوده و در آنجا ظرافت و زیباییهای زبان ترکی را آموخته اند. در ایران خراسان همچنین (در خارج از آذربایجان) در دوران معاصر پیشگام تدریس زبان ترکی در مدارس بوده است. بزرگترین استاد-بخشی موسیقی مردمی ترک، فارابی زمان "حاج قربان سلیمانی" نیز از ترکان خراسان است.

³ - حرارت در آتش است، نه در ساج

درویشی نه با خرقه میسر است نه با تاج.

به دنبال هر چه هستی، آنرا در انسان جستجو کن،
که در قدس، در مکه و در حج نتوانی بدست آوردش.

⁴ - آبدال موسا خویلو" عارفی است که از سوی علویان (ترکان غلات شیعی) قزلباش و بکتاشی محترم شمرده شده حتی تقدیس میشود. وی که بنا به روایتی نوه پسر عموی "حاجی بکتاش ولی" بنام "حئیدر آتا" میباشد، در فتح

طریقت بعدها با جذب شدن در مذهب - دین آذربایجانی "حروفیه"، که پایه گذار-پیغامبر آن آذربایجانی دیگری بنام "فضل الله نعیمی تبریزی استرآبادی" است، به یکی از سکت‌های اساسی مذهب علوی (غلات شیعه) معاصر تبدیل شده است.⁵ "فضل الله" به جرم دیگراندیشی و الحاد به وضع فجیعی به قتل رسیده و طرفدارانش در آذربایجان و ایران قتل عام شده اند.

همچنین امروزه در "طریقت مولویه" در مقابل شاخه اصلی مولویه که "ولدلیک" نامیده میشود، شاخه ای فرعی مشهور به "شمسیلیک" و منسوب به "شمس تبریزی" وجود دارد. "شمس تبریزی" که مدتی در شهر ارزروم⁶ در ناحیه آذربایجانی ترکیه امروزی به آموزگاری مشغول بوده، منسوب به طریقت پیش علوی (غلات شیعه) ملامتی-قلندری-حیدری است. عمده این طریقت بعدها در زمره جریان آبدالان در سه شاخه امروزی مذهب علوی (غلات شیعه) یعنی قزلباشی، بکتاشی و مولوی مستحیل شده است.

بورسا پایتخت بعدی آل عثمان شرکت داشته و در تاسیس تشکیلات نظامی عثمانی یثنی چئری (ینی چری) نیز نقشی اساسی ایفا نموده است. از او اثری بنام "نصیحت نامه" در دست است. مزار وی در تککه کوی شهر بورسا است. همه ساله در ترکیه فستیوالی به نام "آبدال موسا شنلیکلری" و به گرامیداشت این شخصیت آذربایجانی در آلمالی، تککه کوی، آنتالیا به تاریخ ۱۰-۹ ژوئن برگزار میشود.

⁵ - بسیاری از مشاهیر ترک و آذربایجانی از جمله نخستین شاعر ترکی سرای ایران و آذربایجان "حسن اوغلو اسفراینی"، نیز "عمادالدین نسیمی شیروانی" از اعظم ادبیات جهان تورک - که در حلب به جرم ارتداد و دگراندیشی به وضع فجیعی به قتل رسیده است -، همچنین جهان شاه تورکمان قارقویونلو حقیقی که از اعظم ادبیات ترک شمرده می شود، از حروفیان و "محمد فضولی بغدادی" - که شکسپیر ادبیات دنیای ترکی خوانده شده است - منسوب به حروفیان - بکتاشیان بعدی - بوده اند.

⁶ - ارزروم - ارزروم: شهری در ناحیه معروف به آذربایجان ترکیه است. این ناحیه که در شرق ترکیه قرار دارد در تاریخ زبان و فرهنگ ترکی بویژه آذربایجان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. "ارزروملو مصطفی ضریر" از پرکارترین شعرا و نخستین نثرنویسان ترکی آذربایجانی قرن سیزده-چهاردهم میلادی متولد ارزروم میباشد. محل وقوع و آفرینش داستانهای "دده قورقود" که از شاهکارهای ادبی و فولکلوریک جهانی بشمار میآید و نیز داستان حماسی - عشقی "کوراوغلو" که محصول ترکه‌های قزلباش (علوی-غلات شیعه) میباشد هم عمدتاً این ناحیه است. بسیاری از ایلات و شخصیت‌های بنیانگذار دولتهای ترکه‌های آذربایجانی مانند قارقویونلو و آغ قویونلو اصلاً منسوب به ترکان آذربایجانی (تورکمان) این نواحی بوده اند. (با اینهمه طوائف بنیانگذار سه دولت ترکی بعدی حاکم بر ایران یعنی صفوی، افشار و قاجار نه از ترکیه شرقی، بلکه اصلاً از قزلباشان ترکیه مرکزی و سوریه شمالی بوده اند). این ناحیه پس از شکست قزلباشان در کارزار چالدران ضمیمه خاک عثمانی شده است. دول ترکی حاکم بر ایران مانند قاجارها که خود از ترکان قزلباش ترکیه مرکزی اند همیشه در این شهر آذربایجانی دارای نمایندگی دیپلماتیک بوده اند.

آبدالان روم (اوروم آبدالاری) که مهر خود را بر امر تشکل هویت و فرهنگ ترکی آسیای صغیر و جنوب غربی اروپا زده اند، عمدتاً درویشان و غازیان تورکمان - تورک آذربایجانی (آذربایجانی و خراسانی) بودند که در قرون 11-13 از آذربایجان و خراسان با نام "خراسان ارهنلری" و "خویلولار" و... به آناتولی روی آورده اند. این تورکمانان (ترکان آذربایجانی) که از پیشگامانشان "ساری سالتوق" (از خراسان)، "بابا الیاس" (از خراسان)، "آبدال موسی" (از خوی)، "گئییکلی بابا" (از خوی)، "شیخ بوزاغی" (از مرند)، "حاجی بکتاش" (از خراسان)، "اخی ائورهن" (از خوی) و... اند در فتح ممالک بیزانس در آناتولی و بالکان بدست ترکان و گسترش اسلام در این نواحی پیشگام بوده و اشتراک داشته اند.

در برخی از روایات ترکی در باره نقش حاجی بکتاش ولی و و اخی ائورهن در تاسیس امپراتوری عثمانی چنین گفته میشود (به اختصار): "پس از مدتی بیگهای قایی دریافتند که دولت سلاطین سلجوق در آناتولی دولت سایه ای بیش نیست. انجمن کرده و به اوتمان غازی (عثمان غازی) چنین گفتند: تو از نسل قایی خان هستی، قایی خان از بیگهای اوغوز است. بنا وصیت گون خان، طبق سنن اوغوزی مقام خانی (خاقانی) میبایست که در نسل قایی ادامه یابد. تو شایسته خانی هستی، تو را خان بشناسیم. در کنگره پیر اخیان، اخی ائورهن، پیر بکتاشیان حاجی بکتاش ولی و پدر زن عثمان غازی شیخ ادبالی نیز حضور داشتند. بیگهای اوغوز در حضور عثمان غازی سوگند خوردند و به شرفش قدحهای پر از قییمیز (شراب ملی تورک) بلند کرده و فریاد کشیدند: آب حیات، صحت، عافیت و پادشاهیت مبارک باد! حاجی بکتاش ولی سرپوش نمیدین خراسانی را بر سر عثمان غازی نهاد و اخی ائورهن شمشیر بر کمر او بست. سپس فرمان سلجوق خوانده شد، در مقابل اوتاغ (اطلاق) نه توغ (طوق) برافراشته شد. همه این مراسم طبق رسومات اوغوزی انجام گرفت و بدین صورت عثمان غازی بنیادگذار دولت عثمانی گشت...."

این زمره غلات ترک بعدها در مذهب غالی-باطنی علوی قزلباشی مستحیل شده و تمام آبدالان نیز به حرکت رنسانس ترکی قزلباش صفوی پیوسته اند. خروج "شاه اسماعیل" از جنگلهای گیلان و حرکت وی به سوی اردبیل و از آنجا به ارزینجان⁷ برای تشکیل اولین قورولتای تورکمان⁸ به توصیه "دهه آبدال بیگ" (از طائفه ترکان

⁷ - ارزینجان: شهری در ساحه آذربایجانی ترکیه است که به زمان مولوی تحت حاکمیت "فخرالدین بهرام شاه" از خاندان ترک منگیچیک بود. در بعضی منابع تاریخی مانند مجمع البلدان (یاقوت حموی، جغرافیانویس روم تبار عرب، 1266) شهر ارزینجان حد غربی آذربایجان شمرده میشود: "حد آذربایجان من بردعه مشرقا، الی ارزینجان مغربا": حد آذربایجان از بردعه در مشرق کشیده میشود تا ارزینجان در مغرب. امروزه نیز در برخی منابع ترکیه ای و غیر آن به این بخش، آذربایجان ترکیه ویا آذربایجان غربی گفته میشود. خانواده "مولانا" به روایتی یک تا سه سال در این شهر آذربایجانی اقامت نموده اند.

⁸ - دومین قورولتای تورکمان به سرکردگی "شاه اسماعیل صفوی" در شهر "سیواس" در ترکیه مرکزی منعقد شده است. این شهر در تاریخ ترکی آذربایجانی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. بنیانگذار شعر تصوفی در ادبیات

ذولقدر-دولقادار) از خواص مریدان "حیدر" بوده است. "مولانا" نیز خود را از آبدالان شمرده است. "شاه اسماعیل" نیز میگوید:

Xətayi'yəm, bir halam ختایی'یه، بیر حالام
Əlif üstündə dalam الیف اوستونده دالام
Sufiyəm Təriqətdə صوفیهه م طریقته
Həqiqətdə Abdalam حقیقته آبدالام

امروزه بخشی از علویان (علی اللهیان ترک-قزلباشان غالی) آذربایجان در محور اورمیة-سلماس-خوی⁹ - قاراعئین-ماکو همچنان "آبدال بیگ"ها نامیده میشوند (که به خطا به شکل "اهل حق" نیز ذکر میگرددند. اهل حق

دیوانی ترکی آذربایجانی و نیز ترکی استانبولی "قاضی برهان الدین" در شهر سیواس دولتی مستقل به نام خویش تاسیس کرده بود. دولت وی نمونه اولین دولتهای ترکان آذربایجانی در آسیای صغیر و در خارج خاک آذربایجان است. "قاضی برهان الدین" که منسوب به طائفه سالور بوده در جنگ با آغ قویونلوها، دیگر دولت ترکی آذربایجانی کشته شده است. همچنین "پیر سلطان آبدال" از بزرگترین شاعران مردمی و از قهرمانان اسطوره ای خلق ترکیه - اصلا از شهر "خوی" آذربایجان جنوبی- نیز متولد روستای باناز "سیواس" فوق الذکر بوده است. امروزه همه ساله در کشور ترکیه مراسم و فستیوال عظیمی در بزرگداشت "پیر سلطان آبدال" این عاشق-شورشگر ترک آذربایجانی الاصل بنام "پیر سلطان آبدال شنلیکلی" در سیواس، ییلدیز ائلی، باناز کویو و به تاریخ ۱۳-۱۲ ژوئن برگزار میشود.

⁹ - خوی: از اولین شهرهای ترکی شده آذربایجان است و بدین سبب در متون تاریخی سلجوقی بنام ترکستان ایران نامیده شده است. "حمدالله مستوفی" در نزهت القلوب در باره خوی میگوید: مردمش سفید چهره و ختای نژاد و خوب صورتند و بدین سبب خوی را ترکستان ایران خوانند. خوی علاوه بر آذربایجان در تاریخ ترکیه نیز از اهمیت استثنائی برخوردار است. بسیاری از جریانات فکری و فرهنگی تاریخی که مهر خود را در شکل گیری هویت ملی خلق ترک (ترکیه) زده اند بلاواسطه با نام شهر خوی پیوسته اند. این شهر پایگاه ارتشهای ترکی برای تهاجم به بیزانس و فتح آسیای صغیر توسط ترکان بوده است. "آلب ارسلان" در سال 1701 خوی را مرکز تجمع سپاهیان ترک برای حمله به بیزانس-روم (ترکیه امروزی) قرار داده بود. موسس طریقت بکتاشی "آبدال موسا" و بانی جریان اخوت در آسیای صغیر "آخی آئورهن" هر دو از شهر آذربایجان خوی برخاسته اند. "پیر سلطان آبدال" شاعر و قهرمان خلقی-ملی ترکیه اصلا، و "جهانشاه قاراقویونلو" شاه زندیق -شاعر علوی قرن ۱۵ نیز به روایتی اهل خوی است ("جهان شاه" در گوئی مچید تبریز که خود آنرا ساخته بود مدفون است). مزار "شمس تبریز" نیز بنا به بروایتی در خوی آذربایجان (و بنا بر روایات دیگری در قونیه ترکیه) قرار دارد. زمره "جاوالاقلار" از قزلباشان بلاواسطه با خوی در ارتباط است. (جلخ و جولق نوعی از پشمیه بافته بود که مردم فقیر و درویش و قلندران میپوشیده اند و جولقی و جولخی به معنی قلندر شال پوش آمده است). جاوالاقلیک از نخستین تشکیلات قلندریه

میبایست منحصرآ در باره علویان منسوب به اقوام ایرانی مثل کردها و لرها بکار برده شود، نه در مورد گروههای علوی ترکی و عربی و غیره).

شاخه فرعی شمسلیک مولویه که فوقا ذکر شد، در اصل ادامه جریان آبدالان مذکور میباشد که با بکتاشیه و مولویه امتزاج کرده است. این گروه آشکارا عالی ترک باطنی (علوی)، دارای کتابی بنام "دیوان صغیر" اند که حاوی اشعاری منتسب به "مولانا" که برخی نیز به ترکی است میباشد¹⁰.

جریان اخوت که "اخی ترک حسام الدین چلبی" نیز بدان منسوب است، بعدها اساسا در مذهب علوی (سکتهای قزلباشیه و نیز بکتاشیه) استحاله یافته بخشهای مسلح آن (غازیان و آلپ ارنلر) به تشکیلات نظامی عثمانی "یئنی چئری" و حرکت "قزلباش" ترکان صفوی پیوسته است. بعدها زمره اخیان همراه با باجیان و غازیان و آبدالان

بوده و در قرن 13 در خوی آزر بایجان ایجاد شده است. این جریان بعدها توسط حیدرلیک تعقیب شده است. یاد آوری میشود که در تاریخ لکسیوگرافی ترکی آزر بایجانی اولین لغت منظوم بدین زبان بنام تحفه حسام توسط "حسام خویی" نگاشته شده است.

¹⁰ - بواقع طریقت وحدت وجودی "مولویه" معاصر و ارکان آن نیز آشکارا خارج از دایره اسلام اورتودوکس میباشند. امروزه مولویه، به همراه بکتاشیه (در بالکان)، قزلباشیه (در میان ترکان)، نصیرییه (در میان اعراب) و اهل حق (در میان اکراد) تحت نام عمومی علوی در مقابل اسلام اورتودوکس (سنی و شیعی و زیدی) نمایندگان اسلام هتروودوکس در آسیای صغیر، مزوپوتامیا (بین النهر) و شبه جزیره بالکان میباشند. از اشعار شاخه شمسلیک این گروه است:

تا صورت پیوند جهان بود، علی بود
تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
سر دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان
شمس الحق تبریز که بنمود علی بود.

مولانا خود چنین میگوید (تجلی از امهات باورهای غلات شیعی-قزلباشان است):

مرا در همه عالم یا الهی،
تجلی جمال شمس دین ده!

همگی در میان نخستین گروه‌های پیوسته به قزلباشان بوده اند. غازیان به همراه آلپ ارنر شاخه "سیفی" و یا مسلح "اهل فتوت" (اخیان) را تشکیل میداده اند. قزلباشان خود بیشتر ترکان پیرو آیین فتوت بوده اند.¹¹

بکتاشیه که بیشتر مذهب-دین آذربایجانی حروفیه را در خود جذب کرده بود، زمانی در آذربایجان نیز شایع بوده است. با تاسیس و پیدایش مذهب قزلباشی توسط "شاه اسماعیل ختایی"، عمده بکتاشیان آذربایجان و دیگر ترکهای ایران جذب این حرکت شده اند. اینها همان گروه ترکان قزلباش علوی (غلات شیعه ترک) میباشند که امروزه در ایران و آذربایجان یکی از نامهای عمومیشان (به خطا) اهل حق میباشد. امروزه پیروان این طریقت علوی ترکی خراسانی-آذربایجانی-آناطولیایی در خاورمیانه و اروپا از عراق و ترکیه تا آلبانی و بوسنی پخش شده اند. همه ساله در کشور ترکیه به تاریخ ۱۵-۱۸ آگوست، در سولوجا قارا هویوک، نئوشهیر، مراسم-فستیوال عظیمی بنام "حاجی بکتاش شنلیکلری" برگزار میشود.

گرامیداشت این شخصیت بزرگ معنوی و فرهنگی ترک و خدمات بیمانند وی به زبان و ادب ترکی در وطن خویش ایران، از سوی ادبا و فرهنگیان ترک، مراکز و انجمنهای ادبی فرهنگی ترکی در سراسر کشور بخصوص ترکهای خراسان و مقامات این خطه، (که به تعبیری زایشگاه زبان و فرهنگ و باورهای اعتقادی تمام ترکهای ایران، آذربایجان و ترکیه میباشند) بیشک اقدامی گرچه اهمال شده، ولی بسیار مقبول شمرده خواهد شد. بسیار و بجا خواهد بود که هنرمندان و خادمین فرهنگی و ادبی ترکهای ایران، بویژه ترکهای خراسان و آذربایجان، حتی دولتین ایران و آذربایجان، برای گرامیداشت حاجی بکتاش و یادبود خدمت وی به زبان، ادبیات و فرهنگ ترکی، آذربایجان و ایران، همه ساله مراسم یادبودی برگزار و یا حتی مجتمع-انجمنی در شهر نیشابور بنام وی تاسیس نمایند. برپا ساختن تندیس وی در نیشابور نیز میتواند اندیشیده شود.

۴- سنت شخصیت دزدی فارسی

اخیرا مقامات فارس و نهادهای جمهوری اسلامی به همراهی قومیت‌گرایان فارس و نژاددوستان آریائی غیر دولتی، به سنت شخصیت دزدی از ترکان شتاب بسیار داده اند. چنانچه پس از صفی الدین اورموی و عبدالقادر مراغی و فارابی، در ماههای اخیر نیز سراسیمه کارناوال ایرانی نمایاندن شمس تبریزی و مولانا جلال الدین رومی را به راه انداخته اند. این شخصیت دزدان، شمس تبریزی را به خاطر قرار داشتن آذربایجان جنوبی در داخل مرزهای سیاسی امروز ایران و مولانا را به خاطر فارسی سرائی اش مجبور به داشتن "ملیت ایرانی" می دانند. از نظر این دسته از مقامات نژادپرست و نهادهای ترک ستیز و عرب ستیز جمهوری اسلامی، هر آنکس که در طول تاریخ در هر جائی

¹¹ - جریان (فتوت) مهر خود را بر فرهنگ ترکی-آذربایجانی زده است. پدیده "قوچولار" (لوطیان) و ورزش "زورخانه" تنها دو گستره آن به شمار میآیند.

که حالیه در مرزهای فعلی ایران قرار دارد متولد شده باشد-حتی اگر آشکارا فارس نباشد- و یا در خارج مرزهای ایران متولد اما به فارسی، زبان ادبی قرون وسطی در منطقه، نگاشته باشد-حتی اگر آشکارا فارس نباشد- ایرانی است. و از آنجائیکه از نظر این مقامات و دسته جات، هر آنکس که "ایرانی" باشد، لاجرم دارای "هویت ایرانی" - آنهم آنگونه که مجمع تشخیص مصلحت نظام و قانون اساسی جمهوری اسلامی تعریف کرده است می باشد، و نیز از آنجائیکه این "هویت ایرانی" اختراع نظام و مجمع، با نوعی چشم بندی و شعبده بازی، مساوی با "ملیت ایرانی"، و "ملیت ایرانی" نیز پس از چیدن کلی صغرا و کبرا حکما مساوی با "فارس بودن" است، به طور اتوماتیک و البته طبیعی، تمام مشاهیر تاریخی و معاصر ترکان آذربایجان و همچنین ترکان فارسی سرای غیر ایرانی سراسر جهان ترک در گذشته و حال، بلکه همه مفاخر و مشاهیر جهان اسلام از چین و آسیای میانه تا قفقاز و آسیای صغیر و شمال آفریقا، مفتخر به داشتن "هویت ایرانی" و ملقب به صفت "فارس بودن" می شوند.

"پرشیا" ویا "فارسستان" تنها یکی از مناطق ملی ایران، و فارس ها ویا پرشین ها تنها یکی از ملل ساکن در ایران بشمار می روند. فارسستان (پرشیا) و فارس (پرشین) غیر از آذربایجان و ترک است. خلط این واحدهای ملی و قومی مجاور اما مجزا و کاملا متمشخص، علاوه بر اشکالات اپیستومولوژیک؛ گمراه نمودن اذهان، تجاوز به حق دستیابی به اطلاعات درست و سعی در ایجاد تصویری غیر واقعی از خلقها و فرهنگهای ایشان و سهم هر کدام در فرهنگ و تمدن ایرانی، اسلامی و جهانی می باشد. و این همه متاسفانه جوهر سیاست و پروژه فارس سازی دولتی در ایران است. مجریان این ایدئولوژی از فرهنگ و زبان، لغات و تاریخ، خاندانها و سلسله ها و مشاهیر تاریخی و علمی و دینی و ورزشی و هنری، فلسفه، عرفان، تصوف و افسانه ها و فولکلور، آداب و رسوم و نامها، آشپزی، قالیبافی و عشایر و موسیقی و رقص و آواز و سماع و تئاتر و باله و سینما، خطاطی، معماری و دیگر هنرها...ی تورکی آنچه را که مغایر با پروژه فارسسازی خویش می یابند نادیده گرفته و یا نابود میکنند و آنچه را که مفید می انگارند با تحریف و دگرگونه ساختن، تحت نام فرهنگ "فارسی-پرشین" و "فارسستان-پرشیا" به مردم ایران و جهان عرضه مینمایند.

نامگذاری و ذکر مشاهیر منسوب به ملل ایرانی غیر فارس و مخصوصا ترکهای آذربایجانی با صفت فارس (پرشین) و حتی ایرانی صرف و بدون اشاره به منسوبیت و تعلق ملی ترک-آذربایجانی آنها نیز در راستای سیاست فرهنگ کشی-فرهنگ دزدی، افسانه سازی تاریخی و هویت تراشی بزه کارانه برای خلق فارس است که در طول قرن بیستم در ایران اعمال شده و هدف آن نابودی تمام میراث فرهنگی، داده های شعوری، حافظه تاریخی، هویت ملی و مظاهراحساسی گروههای ملی غیرفارس این کشور است. اینگونه مفاخر سازی های غیر اخلاقی که علاوه بر تمایلات راسیستی و استعماری شدید، شبهه فقر فرهنگی خلق فارس و کوششی نادرست به جبران آن از سوی دولت و نخبگان فارس را القا میکند، در وحله نخست بی احترامی به خود "خلق فارس" و فرهنگ غنی "فارسستان" است. این سیاست و گرایشها که جدا از تاثیر متقابل و اندرکنش فرهنگها و اختلاط مدنیتهها در شرایط

آزاد و مساوی است چیزی جز فرهنگ دزدی دولتی و نابود ساختن گروه‌های قومی-ملی و فارس سازی تدریجی گروه‌های ملی غیرفارس ایران نیست.

قومیت‌گرایی فارسی و ایدئولوژی رسمی دولت ایران، همواره و به انحاء مختلف، از جمله چاپ کتب و تبلیغات روزنامه ای و برپائی سمینارها و همایش‌های دولتی و برنامه های تلویزیونی و ... هویت تورکی، غیرفارسی و غیرایرانی (به معنی هویت ملی) شخصیت‌های تورک را نفی کرده و عمدتاً به بهانه آنکه در قرون وسطی فارسی مدتی نقش زبان ادبی منطقه را داشته به تراشیدن هویت ایران زمینی-فارسی برای آنها دست یازیده است. بسیاری از نامداران تاریخی تورک، اما فارس نشان داده شده به ایرانیان و جهانیان مانند فارابی، مولوی، نظامی، خاقانی، صفی الدین اورموی، عبدالقادر مراغی، شمس تبریزی، صائب تبریزی، شهاب الدین سهرودی، عین القضات، محمود شبستری، طاهره قره العین، سید جمال الدین اسدآبادی، آخوندزاده، دکتر مصدق، پروین اعتصامی، کلنل پسیان، ستارخان، محسن هشترودی، صمد بهرنگی، غلامحسین ساعدی، حاج قربان سلیمانی و سلاطین هزار سال اخیر ایران از نادرشاه و شاه اسماعیل و آغامحمد خان و احمدشاه قاجار و هزاران نمونه دیگر از این زمره اند. در قاموس قومیت‌گرایان فارس و دولت جمهوری اسلامی، ایرانیت مساوی با فارسیت و زبان فارسی رکن هویت ملی ایرانیان است. این روش به معنی فارسی نشان دادن میراث فرهنگی و شخصیت‌های تاریخی ملل غیرفارس در ایران و به عبارت دیگر فرهنگ دزدی رسمی و آشکار است.

در اجرای این فرهنگ کشی تدریجی با تاسف، بسیاری از اندیشمندان، هنرمندان، صاحبان قلم و سیاسیون ترک ایرانی حتی داوطلبانه نقش عمده ای بازی نموده اند. از سوی دیگر حرکت دموکراتیک ملی گروه‌های ملی غیرفارس ایران و بویژه خلق ترک هرگز اولویت کافی به تاریخ نگاری، چهره سازی در عرصه های فرهنگ و هنر و اجتماع و مقاومت در برابر غضب آنها نداده است. نکته دیگر قابل توجه در این زمینه این حقیقت است که مدت‌هاست که به جریان مشاهیر دزدی در منطقه، علاوه بر فارسان، کردان نیز وارد شده و با تاسی از فارسان به مشاهیربائی گسترده از ترکان دست می زنند. مثلاً در کتب کردی از صفی الدین اورموی موسیقیدان ترک و آذربایجانی بنام موسیقیدانی کرد نام برده می شود.

گُرچه یه هو!